

آیا آمریکا در افغانستان "شکست" خورده است؟

تیترا بالا، سوال برجسته ای است که در ماه های اخیر به دنبال خروج آمریکا و تسلط دوباره طالبان بر افغانستان، به اشکال مختلف به یکی از سرخط های جریان مدیای اصلی در سطح بین المللی تبدیل شده است.

بیش از یک ماه از تغییر آرایش جنگی امپریالیسم در افغانستان و منطقه و تعویض دار و دسته ضد انقلابی و سرکوبگر طالبان با حکومت وابسته و فاسد اشرف غنی-عبدالله، توسط آمریکا می گذرد. اساس آنچه این تغییر آرایش جنگی را برای امپریالیسم آمریکا ضروری ساخته است، عمدتاً بازبینی در توزیع و تمرکز نیروهای نظامی آمریکا در منطقه با توجه به احساس خطر از جانب چین برای منافع آمریکا در میان دولتمردان آمریکایی بوده است.

مذاکرات طولانی نمایندگان آمریکا با طالبان از زمان ترامپ و توافق فی مابین نمایندگان این دو پس از دور زدن حکومت رسمی این کشور، خروج ارتش آمریکا و شرکاء از افغانستان پس از ۲۰ سال اشغال و اعمال جنایات مختلف علیه مردم این کشور، به زیر سیطره درآمدن افغانستان توسط طالبان و نهایتاً سقوط کابل -آن هم در عرض چند روز و بدون هیچ درگیری نظامی جدی- که اساساً با دادن افسار ارتش آمریکا ساخته افغانستان به طالبان میسر گشت، همه و همه نشانگر یک تجدید آرایش سیاسی مهندسی شده توسط آمریکا در افغانستان می باشند که هیچ وجدان جویای حقیقت نمی تواند بر آن چشم ببندد.

اکنون دار و دسته طالبان که حیات و سلطه کنونی اش را مدیون سیاست های هدفمند امپریالیسم آمریکا مبتنی بر بسط و نفوذ بنیادگرایی اسلامی در منطقه می باشد و از نظر مالی و تسلیحاتی با هزاران ریسمان مرئی و نامرئی به قدرتهای امپریالیستی و حکومت های وابسته به آنان در منطقه متصل هستند، یک ماشین سرکوب و سازماندهی شده یعنی یک ارتش ۳۰۰ هزار نفره مجهز به آخرین سلاح ها را در اختیار دارد. این ارتش مطابق برخی گزارشات، از حیث قدرت آتش و تجهیزات و نیروهایش از برخی از ارتش های کشورهای عضو ناتو نیز نیرومندتر بوده و طبق آخرین برآوردها در میان ۱۲۶ کشور جهان در رده هفتاد و پنجم قرار دارد. چنین ماشین نظامی ای علاوه بر وظیفه ضد انقلابی سرکوبگرانه ای که علیه مردم افغانستان بر عهده دارد، ابزاری برای سازندگان (امپریالیسم آمریکا) است تا در چارچوب تنش های فزاینده میان قدرت های امپریالیستی، در هر گونه سیاست بحران افروزی و جنگ نیابتی علیه قدرت های رقیب آن را مورد استفاده قرار دهد. علاوه بر این قدرت آتش، طالبان دوباره به مسند قدرت رسیده امروز با یک کمپین تبلیغاتی ارتجاعی ولی سیستماتیک از قلب اروپا و آمریکا با عنوان طالبان "تغییر ماهیت یافته"، تقویت می شود و از ضرورت "کمک های مالی" بین المللی به آن صحبت به میان آمده است. این قدرت هم اکنون کنترل تمام خاک افغانستان، کنترل ثروت های طبیعی بیکران و غنی این کشور و همچنین کنترل یکی از بزرگترین مناطق تولید مواد مخدر دنیا را برای گردانندگان بازار پر رونق این مواد در آمریکا و اروپا را نیز در دست دارد.

به رغم واقعیاتی که در فوق توضیح داده شد، در رابطه با رویدادهای افغانستان ما شاهد نشر تحلیل های مختلفی هستیم که رابطه بین نتیجه تحولات در این منطقه با منافع طبقاتی ای که از سلطه طالبان و وضع موجود برای استثماریان جهانی و در راس آنها دولت آمریکا حاصل می شود را درک نمی کنند و یا آگاهانه آن را لاپوشانی می نمایند. در آن تحلیل ها، رویدادهای افغانستان و تجدید آرایش سیاسی امپریالیسم آمریکا در این کشور به مثابه "شکست" آمریکا و پروژه اشغال ۲۰ ساله افغانستان جلوه داده می شود. چرا که منطق و نقطه حرکت تحلیل های مذکور این است که گویا دولت آمریکا یک نیروی مدافع "آزادی" و "حقوق بشر" و "دمکراسی" می باشد و گویا اشغال جنایتکارانه افغانستان نیز یک "حق" برای این قدرت و امری طبیعی بود. در نتیجه خروج از افغانستان پس از بیست سال اشغالگری و روی کار آمدن دوباره طالبان ضد خلقی و زن ستیز و بنیادگرا یک ناکامی و شکست سیاسی برای امپریالیسم آمریکا و پروژه "دمکراسی" سازی اش در خاورمیانه قلمداد می گردد. گوئی که آمریکا اساساً در هیچ لحظه ای از حضورش در افغانستان قصد برقراری

دمکراسی و آزادی برای مردم محروم این کشور را داشته است که اکنون با تحولات اخیر در آن امر "شکست" خورده باشد.

از دریچه اقتصادی نیز مروجین تحلیل های مورد بحث با ادعای این که مخارج ۲۰ سال اشغال افغانستان رقمی بیش از ۲ تریلیون و ۲۶۱ میلیارد دلار بالغ شده به خواننده و مخاطب بی اطلاع این تفکر را القاء می کنند که رقم نجومی فوق از خزانه دولت آمریکا درآمده و در افغانستان و برای بهبود اوضاع مردم و اقتصاد این کشور صرف شده و با تسلط طالبان این پول ها از خزانه دولت آمریکا به هدر رفته و این یک شکست برای آمریکاست. البته آنها دیگر به خواننده خود نمی گویند که بیشتر این ارقام نجومی در اختیار پنتاگون و کمپانی های اسلحه سازی خود آمریکا قرار گرفته است. برخی دیگر نیز با تلاش برای طعم و مزه تاریخی بخشیدن به این گونه تحلیل ها مطرح می کنند که اصولا در تاریخ افغانستان هیچ قدرتی نتوانسته این کشور را به زیر کنترل خود در آورد و تنها جنگجویی افغان ها (طالبان) منجر به شکست آمریکا و خروج این "ابرقدرت" از افغانستان شده است. عمق سطحی نگرانی این آخری ها البته اجازه نمی دهد که در ورای "جنگجویی" طالبان و ظاهر رویدادها، آن سیاست و منافع کلیدی را تشخیص دهند که در نتیجه این رویدادها به نفع طبقه سرمایه دار متحقق شده اند.

برای آنکه به صحت و سقم ادعای "شکست" سیاسی-اقتصادی آمریکا در افغانستان پردازیم، ذکر یک نکته دیگر در مورد منبع اصلی انتشار این ایده ها خالی از اهمیت نیست: منشاء اصلی انتشار تحلیل های این چنینی، اظهارات محافل حاکم و دستگاه های ارتباط جمعی وابسته به استعمارگران و طبقات حاکم هستند که با آگاهی از نفرت توده های تحت ستم در کشورهای غربی و دیگر کشورها و بویژه نفرت خود مردم افغانستان نسبت به دو دهه اشغالگری و تجاوزگری دولت آمریکا و شرکاء در این کشور، چنین تبلیغاتی را به منظور فریب افکار عمومی و در عین حال بهره برداری های سیاسی علیه جناح ها و احزاب رقیب در قدرت سازمان می دهند. در اثبات این امر باید یادآور شد که که پروژه تخلیه افغانستان از نیروهای نظامی آمریکایی در زمان ترامپ و حزب جمهوریخواه کلید خورد. جمهوریخواهان بودند که مذاکرات با طالبان جنایتکار را با فرستادن زلمای خلیلزاد، این مهره شناخته شده ارتجاعی، به عنوان نماینده تام الاختیار خود در میز مذاکره با طالبان در قطر را آغاز کرده و به سرانجام رساندند. اما پس از خروج نیروهای آمریکایی و وقایع دردآوری که به خاطر سرعت و چگونگی این خروج در کابل در میان بهت و تأثر افکار عمومی از سلطه طالبان بر افغانستان اتفاق افتاد، با توجه به این که این پروسه تحت حاکمیت "دموکرات"ها در آمریکا صورت گرفت، همین جمهوریخواهان این امر را به جبهه اصلی حملات تبلیغاتی به دولت بایدن و دمکرات ها تبدیل نموده و تحت این عنوان سعی در فریب مردم و اشاعه دروغ در سطح جهان پرداختند. از جمله ترامپ فریبکار در جمع هواداران خود در "آلاباما" مطرح کرد که این خروج به مثابه "تسلیم" و "بزرگترین تحقیر نظامی در تاریخ ایالات متحده" می باشد. وی سپس در ایالت "آیوا" خروج آمریکا از افغانستان را "شرم آورترین رویداد در تاریخ آمریکا" نامید. چنین سخنان یا به اصطلاح تحلیل ها یعنی اعتراف به "ناکامی" و "شکست" آمریکا، توسط بزرگترین دستگاه های تبلیغاتی در سطح بین المللی پژواک یافت و منبع بسیاری از تحلیل های به اصطلاح چپ وطنی ما را نیز تشکیل داد. واقعیت آن بود که دولت بایدن در پیشبرد سیاست های راهبردی آمریکا، در واقع کاری را به انجام رساند که دولت های قبل از او چه جمهوریخواه و چه دمکرات، برای پیشبرد سیاست های کل طبقه حاکم بر آمریکا یعنی سرمایه داران و انحصارات حاکم آغاز کرده بودند.

با توجه به حقایق فوق اکنون لازم است ببینیم در عالم واقعیت، چه ضرورت یا ضرورت هایی منجر به تصمیم برای خروج نیروهای آمریکایی از این کشور گشته است. با پاسخ به این سوال می توان به عمق نادرستی ادعای "شکست" و "ناکامی" آمریکا در افغانستان نیز پی برد. همانطور که اشاره شد، مبلغین فریبکاری که با حرارت از شکست و ناکامی اقتصادی و یا سیاسی آمریکا در ۲۰ سال گذشته در افغانستان دم می زنند، عنوان می کنند که آمریکا در طول ۲۰ سال گذشته بیش از ۲ تریلیون دلار در افغانستان و برای افغانستان هزینه کرده و در نتیجه با خروجش از این کشور این مبلغ را به باد داده است. اما مطابق آمار رسمی، از مجموع ۲,۲۳۱ تریلیون دلار هزینه های صرف شده توسط آمریکا در مورد اشغال افغانستان نزدیک به ۹۰ درصد آن یعنی ۲/۰۲ تریلیون در قالب قراردادهای دفاعی، خدمات مربوط به بازسازی و ساخت ارتش جدید افغانستان (که به تنهایی ۸۳ میلیارد دلار صرف تسلیح آن به جنگ افزارهای آمریکایی شده) و سایر قراردادهای امنیتی و نظامی با دولت افغانستان که توسط

همین کمپانی‌ها مدیریت شده‌اند از مدار اقتصادی بازارهای داخلی خود آمریکا خارج نشده و به جیب ۵ شرکت بزرگ پیمانکاری آمریکا سرازیر شده‌اند. حتی مدیریت بسیاری از این پروژه‌های اقتصادی-نظامی مستقیماً توسط پیمانکاران بدنام بخش خصوصی نظیر "بلاک واتر" (که فعالیت خارج از کشورش را نخستین بار در جنگ افغانستان در سال ۲۰۰۱ آغاز کرد) و موسسات مشابه آن به پیش رفته‌اند که آمریکایی الاصلند. در نتیجه تنها بخش بسیار ناچیزی از این رقم نجومی مستقیماً در داخل افغانستان خرج شده و اکثر این مبلغ نیز یعنی قریب به دویست میلیون دلار نصیب پیمانکاران فرعی وابسته به سرمایه‌داران افغان شده است. این ارقام به معنی تزریق دو تریلیون دلار مستقیم به اقتصاد بحران زده آمریکا در طول دو دهه گذشته (تنها در رابطه با جنگ افغانستان و نه سایر جنگ‌ها نظیر عراق و سوریه و یمن و ...) به برکت اشغال افغانستان و جنگی بوده که هیچ دستاوردی جز کشتار و بی‌خانمانی و آوارگی و عدم امنیت برای میلیون‌ها تن از توده‌های تحت ستم این کشور و حتی منطقه نداشته است.

علاوه بر واقعیت فوق باید به تمام درآمدهای اقتصادی دولت آمریکا در طول ۲۰ سال اشغال افغانستان از جمله دوشیدن کشورهای ثروتمند منطقه نظیر عربستان و امارات و قطر و شرکاء و حتی کشورهای عضو ناتو برای جبران مخارج جنگ آمریکا برای "دمکراسی" و "مبارزه علیه تروریسم" نیز توجه داشت و آنها را نیز در نظر گرفت. به نظر می‌رسد حقایق فوق تا همین جا برای اثبات پوچ بودن ادعاهایی که مطرح می‌کنند خروج آمریکا از افغانستان برای این قدرت جهانی "ضرر" مادی و اقتصادی داشته است، کافی باشد.

از نظر سیاسی نیز خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان بخشی از یک برنامه بزرگتر و مبتنی بر ضرورت انتقال و تقسیم نیروی جدید در ارتش آمریکا به جبهه چین و اقیانوسیه و تمرکز بر سایر رقبای امپریالیسم آمریکا بوده که سالها در محافل تصمیم‌گیرنده سیاست خارجی آمریکا روی آن بحث و سپس تصمیم‌گیری شده است. به عنوان مثال به گزارش شبکه الجزیره در فروردین ماه امسال، "خط مشی ای" در دولت آمریکا در حال اجراست که با توجه به "تشدید مناقشه با چین" باعث "خروج برخی از تجهیزات و نظامیان آمریکایی از منطقه خلیج فارس" گشته است.

با تکیه بر حقایق فوق می‌توان دید که جایگزینی مهندسی شده دولت بی‌کفایت و فاسد و پر از تناقض و تنش و منغور غنی-عبدالله با دار و دسته مزدور و سرکوبگر طالبان در افغانستان، بخشی از پروژه تجدید آرایش جنگی آمریکا در این منطقه علیه خلق‌های تحت ستم و رقبای آمریکا نظیر چین و روسیه می‌باشد و نه انعکاس "شکست" ارتش آمریکا از جنگجویان طالبان که خود زائده سیاست‌های امپریالیستی بوده و هستند. پروژه آرایش جنگی جدید آمریکا در مرزهای نزدیک چین از زمان زمامداری اوباما مورد توجه طبقه حاکم بر آمریکا و استراتژیست‌های سیاست خارجی این کشور قرار گرفت. از زمان ریاست جمهوری اوباما بود که یک‌باره رشد و گسترش قدرت چین به عنوان خطر بالقوه ای برای هژمونی امپریالیسم آمریکا در سطح جهان اعلام شد و سیاست تمرکز بر آسیا در دستور کار آمریکا قرار گرفت. این سیاست در دوران ترامپ با کوبیدن بر طبل جنگ تجاری ادامه یافت، و امروز دولت بایدن نیز به تعقیب آن سیاست و عملی کردن آن پرداخته است به طوری که هیات حاکمه آمریکا هر روز به شکلی خطر چین را مهمترین خطر برای آمریکا تبلیغ می‌کند و آشکارا از دفاع نظامی از تایوان در مقابل تهاجم چین سخن می‌گوید. سیاست برجسته کردن خطر دولت چین برای منافع امپریالیسم آمریکا ضرورت تمرکز نیروهای آمریکا در این منطقه را در دستور کار دولت آمریکا قرار داده است. تجدید آرایش نیروهای امپریالیسم آمریکا در همین راستا قابل درک می‌باشد. مطابق این راهبرد جدید آمریکا، سازمان دادن نیروهای نظامی و منابع این کشور باید مبتنی بر تمرکز بر روی رقبای آمریکا در این منطقه یعنی چین و روسیه باشد. در نتیجه یکی از نتایج پیشبرد این طرح، کاهش نیروها و تخلیه برخی از مناطق جنگی توسط ارتش آمریکاست که خروج از افغانستان مصداق عینی این سیاست می‌باشد. در حقیقت، آمریکا با خارج کردن نیروهای نظامی خود از افغانستان به تغییر آرایش جنگی خود در منطقه دست زده است.

در جمع بندی این مطلب لازم است یک بار دیگر تأکید شود که بدون درک نقش اصلی امپریالیسم آمریکا در سیر رویدادها در افغانستان نمی‌توان تحلیلی واقعی از تحولات این کشور داشت. به همین دلیل هم هر تحلیلی که نخواهد و یا نتواند این نقش را چه در دوران قدرت‌گیری مجاهدین افغانستان

بعد از خروج ارتش شوروی از این کشور و چه بعد از قدرت گیری طالبان برای اولین بار و سپس اشغال این کشور توسط ارتش آمریکا در نظر گیرد قادر به ارائه ارزیابی ای واقعی از سیر رویدادها در افغانستان نمی باشد. چنین تحلیل هائی با هویت مستقل بخشیدن به طالبان در حقیقت خاک به چشم مردم می پاشند. بر این اساس، بدون درک وابستگی جریان موسوم به بنیاد گرایی اسلامی به امپریالیسم به ویژه آمریکا و درک تنش های فی مابین امپریالیست ها، از رویدادهای اخیر در افغانستان و چرایی ترک ارتش آمریکا و تحویل قدرت سیاسی و یک ماشین سرکوب مجهز به دار و دسته طالبان نمی توان تحلیل درستی ارائه داد. در هم شکستن سلطه امپریالیسم در افغانستان وظیفه و رسالت خلق های تحت ستم افغان است. این توده های تحت ستم سال ها به اشکال مختلف و به طور مستقل علیه دخالت امپریالیسم و اشغال افغانستان از یکسو و علیه جریانات و دار و دسته های وابسته گوناگون از سوی دیگر اعتراض نموده و مبارزه کرده اند و امروز نیز با پیش قراولی زنان مبارز این کشور به مقابله با سلطه مرتجعین طالبان برخاسته اند.